

بررسی پسوند «وار» در شعر سبک هندی

سیده کوثر رهبان*

دکتر احمد امین**

چکیده

از آنجایی که واژه یکی از مصالح اصلی هنرمند در آفرینش اثر هنری (منظوم یا منثور) است، توجه به فرایندهای واژه‌سازی (اشتقاق و ترکیب) از دانش‌های مورد نیاز و ضروری خالق اثر محسوب می‌گردد. در این راستا، دانستن ظرفیت‌های دستوری و زبانی واژگان و وندهای زبان در همنشینی و ترکیب با یکدیگر بایسته و لازم است. بر این اساس، در پژوهش حاضر، به بررسی یکی از وندهای مهم، زایا و پرکاربرد در زبان فارسی و نوع ترکیب‌سازی آن در همنشینی با دیگر واژگان پرداخته شده است که با وجود ظرفیت معنایی بالای این پسوند، به دلیل غفلت و بی‌توجهی بسیاری از دست‌نویسان و پژوهشگران حوزه اشتقاق، کاربرد آن در چند معنی محدود و متوقف شده است. بدین ترتیب، در این مختصر کاربرد معنایی خاص و نوع ساختار و همنشینی این پسوند با دیگر واژگان در سروده‌های شاعران برجسته سبک هندی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: اشتقاق، سبک هندی، پسوند وار، شباهت، میزان.

*. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شهرکرد.

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد.

مقدمه

اشتقاق یکی از فرایندهای اصلی واژه‌سازی در زبان فارسی است. در نتیجه عملکرد این فرایند، «وندهای اشتقاقی به تکواژ پایه (root) افزوده می‌شوند و واژه مشتق پدید می‌آید» (افراشی، ص ۵۸). به عبارتی دیگر، «در اشتقاق واژه جدید از طریق **وندافزایی** ساخته می‌شود» (طباطبایی، ص ۶). وندهای اشتقاقی در مقابل وندهای تصریفی قرار دارند. تصریفی‌ها با اتصال به واژه فقط بازنمودهای متفاوتی از آن را پدید می‌آورند؛ اما وندهای اشتقاقی در ساختمان واژه‌های جدید به کار می‌روند و به تولید واژه‌های جدید می‌پردازند. این وندها در بعضی از موارد، مقوله دستوری واژه را تغییر می‌دهند. بر این اساس، طباطبایی دو نوع اشتقاق قائل است: ۱. اشتقاق گذرا که در نتیجه وندافزایی، مقوله دستوری واژه تغییر می‌کند؛ مانند: هنر (اسم) ← هنری (صفت) ۲. اشتقاق ناگذرا که مقوله دستوری واژه در آن تغییر نخواهد کرد؛ مانند: آهن (اسم) ← آهنگر (اسم) (همان‌جا).

هر وندهای ظرفیت معنایی خاصی دارد که تعیین‌کننده وسعت حوزه ترکیب آن با واژه‌ها است. در واقع، «هر پسوند درون دستگاهی عمل می‌کند که کلیه پسوندهای زبان را در خود جای داده است. بر این دستگاه نظامی حاکم است و در این نظام، هر پسوند نسبت به قابلیت‌های خود (زیایی، دستوری، لغوی، معنایی...) مکان و موقعیت خاصی دارند (کشانی، ص ۸). یکی از فرایندهای مهم واژه‌سازی در سبک هندی که گاهی هنجارگریزی‌های واژگانی^۱ را به وجود می‌آورد، ترکیب خاص واژگان در اشعار شاعران این دوره با وندهای اشتقاقی است. در این میان، نقطه ثقل پژوهش حاضر بر روی بررسی یکی از این وندها یعنی پسوند «وار» گذاشته شده است. این پسوند که از جمله پسوندهای کهن، زنده و فعال در ساختمان واژگانی زبان فارسی محسوب می‌شود، دارای معانی متعددی است که به دلیل عدم توجه و غفلت بسیاری از دستورنویسان و محققان، می‌توان گفت که کاربرد برخی از معانی این پسوند تقریباً از متون معاصر حذف شده و

۱. هر گاه خالق اثر از قواعد هنجار ساخت واژگان تخطی کند و واژه‌های جدید بسازد و انتخاب آن را ترجیح دهد در واقع، نوعی هنجارگریزی واژگانی صورت گرفته است. در نظام زبان، چنین ساختهایی نشاندار تلقی می‌شوند و در آنها ایجازی نهفته است؛ به گونه‌ای که معنایی وسیع در ظرف واژگانی محدودی ظهور می‌کند.

در بسیاری از کتاب‌های دستوری قدیم و جدید ذکری از آن به میان نیامده است. این در حالی است که با وجود زایا و پویا بودن زبان فارسی در ساخت واژگان می‌توان با توجه به این معانی مشتقات بسیاری ساخت و بیش از پیش در غنی ساختن نظام زبان فارسی در مقولهٔ واژگانی کوشید.

لازم به ذکر است که تمرکز این پژوهش بر روی بررسی این پسوند در سبک هندی، به دلیل کاربرد فراوان و توجه ویژهٔ شاعران این دوره به معنای خاصی از «وار» می‌باشد که تقریباً به غیر از یک منبع که به طور مستقل به آن توجه کرده است در هیچ کدام از منابع دستوری دیگر ذکری از آن به میان نیامده است.

از جمله منابعی که به بررسی این پسوند در متون مختلف پرداخته است، کتاب فرهنگ پسوند در زبان فارسی، نگارش علی رواقی است. همانطور که از نام این کتاب برمی‌آید، فرهنگی است که تنها به جمع‌آوری فهرست‌وار پسوند «وار»، در برخی از متون، بدون تقسیم‌بندی معنایی علمی پرداخته است. نکتهٔ بسیار قابل توجه در این فرهنگ این است که پژوهشگر مذکور هیچ بررسی‌ای، حتی فهرستوار، بر روی این پسوند در یکی از مهمترین متون به کار برندهٔ «وار»، یعنی دیوان بیدل دهلوی، انجام نداده است. در مقالهٔ «چند پسوند»، نگارش منوچهر مرتضوی نیز به معرفی معانی مختلف این پسوند و بررسی ریشهٔ آن پرداخته شده است. در این راستا، نگارنده مفهوم «مقدار» را استنباطی متفرع بر مفهوم «لیاقت» می‌داند که با بررسی مصداق‌های این پسوند در متون مختلف به خصوص سبک هندی، قابل قبول نیست. در مقالهٔ «بررسی چند شگرد صرفی ادبی‌ساز در سروده‌های بیدل دهلوی»، نگارش وفایی و رهبان، به جایگاه این پسوند در اشعار بیدل به طور اجمالی اشاره شده است.

پسوند وار (-vār)

«- وار» از مقولهٔ پسوندهای حقیقی^۱ و دیرینه و زنده و فعال زبان فارسی است که

۱. پسوندهای حقیقی، عنصرهای غیرمستقل و غیر قاموسی هستند (به استثنای گاه در معنی زمانی) که به تکواژی می‌پیوندند و واژهٔ غیربسیط مشتقی را پدید می‌آورند. به قطع می‌توان گفت گروه وسیعی از پسوندها در این دسته قرار می‌گیرند.

نمونه‌هایی از آن در دورهٔ پهلوی و دری هم مشاهده شده است. این پسوند دارای معانی متعددی است که بعضی از آنها کمتر کانون توجه دستورنویسان و پژوهشگران حوزهٔ اشتقاق قرار گرفته است. جدا از بررسی معانی و توجیهاتی که هر یک از محققین برای واژگان ساخته‌شده با این پسوند در نظر می‌گیرند که پژوهشی مستقل را می‌طلبد، به طور کلی، تمامی منابع در چند معنا اتفاق نظر دارند. نخست به ذکر ریشهٔ تاریخی این پسوند پرداخته می‌شود. سپس معانی یاد شدهٔ آن در منابع دستوری ذکر می‌گردد.

ریشهٔ تاریخی

محسن ابوالقاسمی در دستور تاریخی زبان فارسی در ذیل پسوند bra بیان می‌کند:

«bra: در ایران باستان صورت دیگری است از bare_bara. در پهلوی اشکانی ترفانی به صورت bar و در فارسی میانه به صورت war در آمده است. war و bar به معنی دارنده به عنوان پسوند، برای ساختن صفت از اسم به کار می‌روند، مثال از پهلوی اشکانی ترفانی:

sog - bar : سوگوار

مثال از فارسی میانهٔ ترفانی:

sog - war : سوگوار

ken - war (کینور) (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ۳۳۱-۳۳۰)

محمدعلی لوائی در *وندهای پارسی*، «وار» را جزو پسوندهای نامی می‌داند که از ترکیبات دیرینه پیدا شده است و معتقد است که این پسوندها نخست نامه‌ای مستقل بوده است و به سبب کاربرد زیاد در ترکیباتی که صرف آنها بوده است، به صورت نشانه و شکل پسوند درآمده‌اند. او همچنین بیان می‌کند که واژهٔ «وار، ور» سه بار در *اوستا* به صورت سومهٔ دوم در چند واژهٔ مرکب زیرین نمودار می‌شود:

کئوشاورَ ← گوشوار (ور به معنی بردن)،

گَزوار ← گرزدار،

ساروار ← چیزی که سر را می‌پوشاند (حفاظت و پناه) (لوائی، ص ۲۷۰).

خانلری در *تاریخ زبان فارسی* اشاره کرده است: «پسوند «-وار» و «-واره» که یکی بودن اصل آنها یقین نیست؛ «وار» گاهی تلفظی از «بار» به نظر می‌رسد و در این مورد

هر دو صورت ملفوظ آنها وجود دارد:

ز دیبای رومی شتربار پنج یکی فیلسوفی نگهبان گنج
فرستاد سیصد شتروار بار از ایران به قیصر نامدار»

خانلری در ادامه اذعان می‌دارد که این پسوند در معنی ادات همانندی گاهی به اسم (اسم خاص، اسم عام، اسم معنی) [جمشیدوار، سزاوار، امیدوار] و گاهی به صفت [آشناوار، ملک وار، گستاخ وار] می‌پیوندد.

او همچنین می‌گوید که «وار، واره» به اسم یکی از اندام‌ها می‌پیوندند که تعلق چیزی را به آن بیان می‌کند [گوشوار، گوشواره - دستوار، دستواره] و معتقد است که این پسوند از جمله پسوندهای زنده است که در دوره باستان بوده است و در پهلوی و دری هم وجود دارد (خانلری، ج ۳، ص ۲۶-۲۷).

علی‌اشرف صادقی در مقاله «شیوه و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر» در توضیح پسوند «ور» (var) به این مطلب اشاره می‌کند که به غیر از معانی که برای این پسوند قائل شده‌اند سه صورت دیگری نیز دارد که یکی از آنها وار بوده است: در سه کلمه امیدوار، سوگوار و عیالوار. همچنین «وار» را صورتی از «ور» به معنی دارنده می‌داند و می‌گوید که در سزاوار نیز ظاهراً - وار به همین معنی است و سزاوار یعنی دارای سزا (شایستگی، قس: بسزا) (صادقی، ص ۳).

با توجه به مطالب فوق در مورد ریشه تاریخی پسوند «وار» می‌توان نتایجی را لحاظ کرد:

۱. پسوند «وار» پسوندی دیرینه و زنده است که در دوره باستان وجود داشته و نمونه‌هایی از آن در دوره پهلوی و دری هم دیده می‌شود.

۲. War و bar احتمالاً از ریشه‌ای مشترک برخاسته‌اند و یا اینکه war صورت تحول یافته bar می‌باشد.

با بررسی معنای‌ای که برای «وار» در گفته‌های پیشین آورده شده است می‌توان پنداشت که معنای غالب و اولیه «وار» دارندگی و دارنده بوده است. به طور کلی تعلق داشتن به چیزی را بیان می‌کرده و در مواردی در معنای همانندی هم به کار می‌رفته است.

معانی پسوند «وار»

فرشیدورد در *دستور مفصل/ امروز* در قسمت پسوندهای صفت‌ساز و قیدساز، از «وار» به عنوان یکی از پسوندهای همانندی و تشبیه و رنگ نام می‌برد و آن را زنده و فعال در معنای شباهت می‌داند. او همچنین در ادامه بیان می‌کند: «بسیاری از پسوندها دارای چند معنی است؛ مانند: «وار» که بر شباهت، لیاقت، دارندگی و معانی دیگر نیز دلالت می‌کند. زیرا کلمه‌ها و ضمیرها بر اثر گذشت زمان و تحول زبان تغییر معنی می‌دهند» (فرشیدورد، ص ۴۳۷).

انوری و احمدی‌گیوی در *دستور زبان فارسی معانی دارندگی* (امیدوار، سوکوار...)، *شایستگی* (شاهوار)، *همانندی* (بهشت‌وار، پلنگ‌وار...) و *نسبت و اتصاف* (بزرگوار) را برای «وار» قائل شده‌اند و آن را پسوندی صفت، قید و اسم‌ساز می‌دانند. (انوری و گیوی، ص ۲۹۳-۲۹۴). وزین‌پور نیز در *دستور زبان فارسی همین معانی را برای این پسوند آورده است* با همین مثال‌ها، فقط واژه «گوشوار» را در نمونه‌های معنای *نسبت و اتصاف* «وار» اضافه کرده است (وزین‌پور، ص ۲۳۴).

قریب در *دستور زبان فارسی* «وار» را پسوند *لیاقت و شباهت* (بنده‌وار، خواجه‌وار، پریوار) می‌داند (قریب، ص ۳۰۷). همایون فرخ در *دستور جامع زبان فارسی* در قسمت صفت، نوع یازدهم از صفات مرکب، ادعا می‌کند که این پسوند معنی *شباهت و لیاقت* به مدخول خود می‌دهد؛ مانند: گاهوار؛ یعنی مثل تخت و شاهوار؛ یعنی لایق و درخور شاه و بنده‌وار؛ یعنی مانند بنده (همایون فرخ، ص ۳۷۳).

لازم به توضیح است که غیر از دستورهایی نام‌برده شده در هیچ‌یک از دیگر دستورهایی موجود اشاره‌ای به این پسوند و معانی آن نشده است.

خسرو کشانی در *اشتقاقی پسوندی در زبان فارسی/ امروز* آورده است پسوند «وار» با ریشه‌های گوناگون ترکیب می‌شود و مشتقاتی می‌سازد که معمولاً *شباهت* در رفتار را می‌رسانند و آن را ساختار ادبی زودجوشی می‌داند که با پسوندهای «آسا - آنه - گونه - وش» در رقابت است. (گیسو - گیسووار، سزا - سزاوار، بزرگ - بزرگوار، علی - علی‌وار...). او معتقد است که «وار» در چند مورد خاص قیدهایی می‌سازد که معین‌کننده *سه‌م ارث* شخص مورد ریشه می‌باشد و آن را متعلق به زبان گفتار می‌داند (پسروار، دختروار). همچنین در ترکیب با اسم اعضای بدن، *اسم آلت* می‌سازد (گوشوار،

دستوار). به نوشته وی، مشتقات *عیالوار* و *خانوار* که از واژگان زبان گفتاری هستند، ساختارهایی گنگ می‌باشند (کشانی، ص ۴۱-۴۲).

با دقت در مثال‌هایی که کشانی برای معانی حاصل از ترکیب با این پسوند آورده است (شامل شباهت و ساخت‌هایی از اسم آلت و قید)، می‌توان گفت که او در دریافت معنی «وار» بی‌دقت بوده است. زیرا مثال‌های او حوزه‌ای گسترده‌تر از اظهارات او را می‌رساند و مفاهیم **دارندگی**، **لیاقت** و **اتصاف** را که دست‌نویسان در کتاب‌های خود به آنها توجه کرده‌اند هم شامل می‌شوند. با در نظر گرفتن این معانی می‌توان توجیهاتی برای مشتقات *عیالوار* و *خانوار* که از دید او ساختارهایی گنگ می‌باشد، آورد و آنها را در حوزه دارندگی و نسبت قرار داد.

مصطفی مقربی در ترکیب *در زبان فارسی «وار»* را به عنوان یکی از پسوندهای سازنده اسم و صفت مرکب آورده است. در بخش اسم مرکب، معنای کاربردی این پسوند را در ترکیب *اسم + وار = واژه* ← (حمل و شباهت) می‌داند (گوشوار، شلوار، ماهواره، سنگواره). او همچنین در بخش صفت مرکب نیز به ترکیبی اشاره کرده است: *اسم + وار، واژه (نسبت و شباهت)* (مردوار، شاهوار، ماهوار، ماهواره...). وی بخش چهارم کتاب را به چند پسوند و نکته زبانشناختی و دستوری اختصاص داده و به طور جداگانه به بحث از پسوند «وار» پرداخته است. او معتقد است که پیشوندها و پسوندهای فارسی، بیشترین آنها هستند که از زبان‌های کهن ایرانی (اوستایی، فارسی باستان و پهلوی) در فارسی کاربرد دارند و پاره‌ای از آنها چنان در ترکیب جوش خورده‌اند که بازشناختن آنها در نظر اول آسان نیست و «وار» را جزو همین نوع پسوندها می‌داند (مقربی، ص ۱۴۶).

در آغاز این بحث نخست ساخت اسم مصدر را از این پسوند توضیح می‌دهد:

اسم مصدر (۱) در معنی **بار و دفعه**: یک‌وار، دووار، چندوار؛ و با توسعی از این معنی:

(۲) **موقع و وقت**: فرخ آن کس که **وار** خود بشناخت.

(۳) **هنگام، زمان، دوران**: **وار** آذر گذشت و شعله آن.

مقربی معتقد است که در تمام این ترکیب‌ها، یک یا بیشتر معنی از بردن و یک یا بیشتر کاربرد از **بن مضارع** وجود دارد. بنا بر این ادعا تمام ساخت‌هایی را که می‌آورد در آن معانی **بردن** (برده شده، حامل، برنده...) می‌باشد و اظهار می‌دارد که مفاهیم **لیاقت**،

شباهت، میزان، ... توسع معنایی همان بردن و دارندگی است. مثلاً:
اسم + وار: خروار صفت مفعولی (برده شده) ← آن اندازه بار که خر می‌برد یا می‌تواند ببرد.

گوشوار صفت مفعولی (برده شده) ← زیوری که گوش بر خود می‌برد یا دارد.
خانوار صفت مفعولی (برده شده) ← آن شمار از آدمی که خانه می‌برد و در خود دارد.

شاهوار صفت مفعولی (برده شده - که برده شده) ← که شاه - به سبب ارزشمندی و والایی ← آن را می‌برد. (وار به توسع از این معنی کم کم معنی شایسته یافته است).
تیروار* صفت فاعلی (اسم مکان) ← مسافتی که تیر را می‌برد یا تیر طی می‌کند (توسع در معنی میزان و مقدار)

گاهوار (ه) صفت فاعلی (نام افزار) ← برندهٔ تخت یا جای خواب کودک (توسع در معنای اسم آلت)

زهوار صفت فاعلی ← ریسمان یا نخ که همچون زه به کار دوختن آید (توسع در معنای همانند و تشبیه)

خانه‌وار* ← به اندازهٔ مساحت یک خانه؛ بدست‌وار ← به اندازهٔ یک بدست =
وجوب آن اندازه از چیزی که چیزی را بایسته و لازم است) (مقربی، ص ۱۵۳-۱۵۵).

صفت + وار: بیگانه‌وار ← رفتاری چون رفتار بیگانگان (در معنی همانند است)
بیخردوار ← بیخردانه؛ جوانوار ← نه پیرانه و از روی اندیشه (معادل «آنه» پسوند نسب است که البته معنی شباهت نیز دارد)

بزرگوار ← عیناً معنی بزرگ، والا دارد (تغییری در معنی صفت نمی‌دهد) (مقربی، ص ۱۵۶).

در پایان این بخش به مهمترین منبعی که معنای پسوند «وار» را به طور کامل آورده است اشاره می‌شود. در لغت نامهٔ دهخدا ذیل مدخل «وار» معنای‌ای برای این پسوند قائل شده است که از جمله معدود کتبی است که به تمامی معنای این پسوند اشاره کرده است.

۱. شبیه و نظیر: دهخدا بیان می‌کند که «وار» با این معنی گاهی به صفت ملحق می‌شود و اغلب قید می‌سازد؛ چون: متفکروار، عاجزوار. و گاهی به اسم عام می‌پیوندد و

صفت یا قید می‌سازد؛ چون: فرزندوار، پدروار... . گاهی به اسم خاص ملحق می‌گردد و قید و صفت تشکیل می‌دهد چون: سلیمان‌وار، سعدی‌وار... همچنین اشاره‌ای گذرا به ریشهٔ این پسوند کرده و می‌گوید: وار = واړه ور (- ور ur) پسوند است به معنی (برده)؛ اوستا gadh vara، پهلوی bar در dat bar نزدیک (dat war) از ریشهٔ bar (بردن) .

۲. **نسبت و لیاقت:** به معنی لیاقت هم گفته‌اند همچو شاهوار و گوشوار (وار در گوشوار ممکن است به معنی بار باشد) یعنی لایق گوش، شایسته و لایق مانند: سزاوار، شاهوار... کلمهٔ نسبت چون سوگوار، تقصیروار (وار در سوگوار بیشتر افادهٔ صاحب می‌کند یعنی صاحب سوگ).
۳. **دهخدا** در اینجا ترکیب نادری از «وار» را می‌آورد و معنای جدیدی از آن استخراج می‌کند، هفته‌وار به جای هفته‌گانه. روزنامه هفته‌وار، اقساط ماهوار که قلیل‌الاستعمال است به معنی هر. او همچنین می‌گوید: «وار را در این کلمه ممکن است پسوند نسبت گرفت یعنی منسوب به هفته یا پسوند رسم و عادت گرفت یعنی هفتگی یا به معنی نوبت گرفت، هفته‌ای یک نوبت».

۴. (پسوند فاعلی) به معنی صاحب و خداوند، ور، آور، ناک، مند، گین، گن (دهخدا) مانند امیدوار، عیال وار، راهوار. دهخدا معتقد است که شاید این وار با وار آذری از یک ریشه باشد. وار به آذری یعنی هستوارلی یعنی دارنده، صاحب.

۵. **مقدار*:** همچو یک جامه‌وار و یک کلاه‌وار یعنی به قدر یک کلاه. نعره‌وار، مقدار مسافتی یا راهی که نعره از یک سوی آن به دیگر سوی تواند رسیدن (دهخدا، ذیل واژه)؛ تیروار، تیرپرتاب به مقدار برد یک تیر؛ خانه‌وار، به اندازهٔ یک خانه: خانه‌داری حصیر از شوشهٔ زر کشیده افکنده و بدر و لعل و پیروزه مرصع کرده.

چرا از پی یک شکم وارتمان گراینده باید به هر سو عنان
از چرم ددان به دست واری بر ناف کشیده چون از دی

۶. **بسیار و مکرر:** بار بسیار را گویند و وارها به معنی بسیارها باشد.

۷. **کرت و مرتبه:** چنانکه گویند یکوار و دو وار یعنی یک مرتبه و دو مرتبه. به این معنی مرادف بار است.

۸. **جا:** آ وار مرکب از حرف نفی «آ» و «وار» به معنی جا. هموار، کی وار، بحروار... به معنی جا است. وار در دشوار بدل خوار است.

۹. پسوندی که افاده معنی نمی‌کند مانند یار وار به معنی یار.
۱۰. عدد و شمار از مردم.
۱۱. پسوند تقسیم، سهم: خانه‌واری دوتومان، ده‌واری چهارقران، دختروار (ارث)، پسروار (ارث).
۱۲. بار (از بردن): مقداری که شتر یا خر یا استر و... آنها حمل توانند کرد شتروار.
پر کتان و قصب شد انبارش زر بصندوق و خز بخروراش
مرا غمست شتروارها بحجره ش شتردلی نکنم غم کجا و حجره من
- وار در خروار و شتروار، پیل وار به معنی بار نیست بلکه به معنی حد و اندازه و قابل حمل است؛ زیرا فردوسی هر دو را باهم می‌آورد.
فرستاد سیصد شتروار بار از ایران بر قیصر نامدار
- همانطور که ملاحظه کردید تمام دستورها و متونی که به پسوند «وار» در آنها اشاره شده است، برای آن معانی تقریباً یکسانی آورده‌اند؛ مانند: لیاقت، شباهت، ... در اینجا این نکته شایان ذکر است که تنها دو منبع وجود دارد که به معنی میزان و مقدار* «وار» اشاره کرده‌اند: ۱- مقربی در کتاب ترکیب در زبان فارسی اشاره‌ای اجمالی و غیرمستقیم به این معنی داشته است و البته آن را هم تابع معنایی از مفهوم «بردن» و «دارندگی» می‌داند. ۲- دهخدا در لغت‌نامه ذیل کلمه به طور مستقل و مستقیم از این معنا نام برده است. و این در حالی است که معنای «میزان» از این پسوند یکی از پرکاربردترین معانی در متون کهن و بالاخص در متون سبک هندی بوده است. در بخش بعدی به بررسی معانی به کار رفته این پسوند در اشعار چند شاعر برجسته سبک هندی با ذکر شواهدی از اشعار این شاعران پرداخته خواهد شد. تعداد مثال‌ها، با توجه به بسامد کاربرد معنی مورد نظر در دیوان شاعر آورده شده است.

– «وار» در معنای شباهت (ترکیب با اسم)

- «آینه‌واریم» محروم عبرت دادند ما را چشمی که مگشا
(بیدل، ج ۱، ص ۹۵)
- در تنگای خانه گردون «هلال‌وار» خواهی سرت به سقف نیاید خمیده رو
(همو، ج ۳، ص ۲۱۱۲)

- «حباب‌وار» درین بحر غیر خلوت دل
 به گوشه‌ای که توان یک نفس کشید کجاست
 (همو، ج ۱، ص ۶۶۱)
- «افسانه‌وار» دیدن عالم شنیدنیست
 که گر یک رشته بر رویش فراپی تنگ می‌گردد
 (همو، ج ۱، ص ۴۵۹)
- غبار شوکت جم «سرمه‌وار» دیده‌ مور
 به هر جا رسم حلقه بی‌درم
 (همو، ج ۲، ص ۱۴۰۳)
- در «گره‌وار» تغافل نقد و جنس و کاینات
 بسته‌ام چشم و زمین تا آسمان دزدیده‌ام
 (همو، ج ۳، ص ۱۹۰۰)
- چه مقدار انجمن پرداز خجلت بایدم بودن
 که عالم خانه آینه است و من «نفس‌وارم»
 (همو، ج ۳، ص ۱۶۸۴)
- کاش رسوایی همین جا، در خور زحمت دهند
 «رشته‌واری» می‌کشد نام از گریبان نگین
 (همو، ج ۳، ص ۲۰۰۹)
- ضعف به صد دشت و در، می‌کشدم «سایه‌وار»
 تا به کجا می‌برد، لغزش بی پای من
 (همو، ج ۳، ص ۲۰۶۵)
- آن سایه خدا که جهان روشن است ازو
 آورد رو به برج شرف «آفتاب‌وار»
 (صائب، ج ۶، ص ۳۵۹۰)
- پیش از این اغیار در چشمم نمود یار داشت
 این زمان از یار وحشت می‌کنم «اغیاروار»
 (همو، ج ۵، ص ۲۲۱۰)
- «انگوروار» آب شویم از هوای می
 چندین هزار عقده مشکل یکی کنیم
 (همو، ج ۵، ص ۲۸۵۳)
- نیم ز خانه خرابی «حباب‌وار» غمین
 که از دکم گرهی باز می‌کند سیلاب
 (همو، ج ۱، ص ۴۵۰)
- گر چه نیل چشم زخم شاهدان باغ را
 می‌زند آتش به جان ناتوانم «خاروار»
 (همو، ج ۵، ص ۲۲۱۰)
- بهار عیش هم‌آغوش غنچه خسبان است
 به زیر سایه گل پهن «سبزه‌وار» مخسب
 (همو، ج ۱، ص ۴۵۲)

- از شاخسار شعله «شرروار» می‌پرد
(همو، ج ۴، ص ۱۹۵۲)
- به روی تازه دل‌ها را مستخر می‌توان کردن
(همو، ج ۶، ص ۳۰۱۲)
- می‌کند شیرازه پیچیدن مرا «طوماروار»
(همو، ج ۵، ص ۲۲۱۰)
- «فانوس‌وار» از تن من پیرهن جدا
(همو، ج ۱، ص ۳۳۰)
- میان آب و گل جسم چون حمار مخسب
(همو، ج ۱، ص ۴۵۳)
- افتادن از شراب چو سنگ مزار چیست؟
(همو، ج ۲، ص ۹۹۴)
- جنت در بسته هرکس از خدا دارد امید
(همو، ج ۳، ص ۱۳۸۵)
- «فلاخن‌وار» بر دل سنگ بستم تا چه پیش آید
(همو، ج ۳، ص ۱۵۴۳)
- گاه طمع «نخل‌وار» خیل و حشم داشتن
(نظیری نیشابوری، ص ۴۶۰)
- درافکند خم فتراکش از شهاب دوال
(همو، ص ۴۴۲)
- «یعقوب‌وار» از همه کس رو در انزوا
(حزین لاهیجی، ص ۷۱)
- تا بسته‌ام به درگه تو «بنده‌وار» دست
(همو، ص ۱۰۳)
- در بر حریر شعله کن و پرنیان مخواه
(همو، ص ۳۵۴)
- «پروانه‌وار» سوخته بال و پر آفتاب
(همو، ص ۸۴)
- پروانه‌ای که گرد تو یک بار می‌پرد
«صنوبروار» اگر از میوه شیرین تهی دستی
گر نیچم یک زمان بر خود پریشان می‌شوم
از دورباش سینه گرم ایستاده است
قدم به دیده خورشید نه «مسیح‌وار»
«تابوت‌وار» بر لب گورست پای تو
به که نگشاید ز لب مهر خموشی «غنچه‌وار»
چو بی سنگین‌دلی نتوان ثمر زین بوستان بردن
جای ورع «کرم‌وار» فرد و مجرد شدن
«سپهروار» سر دیو را به عرصه خاک
بودم به کنج بیت حزن با دل حزین
بر فرق فرقدان نهم از اقتدار پای
«پروانه‌وار» بال ملمع به تن خوشست
تا نور فیض شمع جمال تو برفروخت

- از حیرت جمال تو ای برق خانه‌سوز
«آیینه‌وار» پشت به دیوار داشتم
(همو، ص ۴۶۹)
- نه روی خواستن از حق بود جز آنان را
که «بنده‌وار» همی طاعتش به جا آرند
(غالب دهلوی، ۲۱۷)
- یک «لاله‌وار» داغ دل ار افتدت به دست
شاداب خو به غم کن و خرم نگاه دار
(فضیحی هروی، ص ۱۴۵)
- کوری دیده خفاشان را
خصمی مهر بود «آینه‌وار»
(همو، ص ۵۶)
- کاهند «الفوار» و ز اعجاز نمایند
اسرار جهان را همه در نقطه جیمی
(همو، ص ۴۹)
- کسوت صورت بهل دیده معنی گشای
عزم تماشات هست گر نفسی «دیده‌وار»
(همو، ص ۳)
- مرو به رسته مصر ار روی «زلیخاوار»
چو بنده‌ای بخری خویش را بدو بفروش
(همو، ص ۳)
- داورا دارم حدیثی بر زبان کز بیم آن
می‌طپد خون در رگ اندیشه‌ام «سیماب‌وار»
(همو، ص ۱۶)
- حباب از حفظش ار یابد هوادار
جدا از بحر می‌ماند «صدف‌وار»
(کلیم همدانی، ص ۱۵۴)
- خوش آن مستی که باشد دوست پندآموز دشمن هم
ملامت «ذره‌وار» از درون آید از روزن هم
(عرفی، ص ۳۳۸)
- اهل مسیح را به فلک بر «مسیح‌وار»
این گریه من است نه طوفان نوح توست
(همو، ص ۲۳۰)
- در بررسی‌های انجام شده بر روی اشعار شاعران برجسته سبک هندی، ملاحظه شد که پسوند «وار» در معنای مذکور در تمامی موارد با اسم ذات همنشین و ترکیب شده است. تنها در یک مورد در دیوان صائب تبریزی شاهدهی یافت شد که شاعر از این اصل حاکم بر اشتقاق‌سازی با «وار» در معنای شباهت، عدول کرده و این ساخت را در پیوند با اسم معنا خلق کرده است:
- تا میسر می‌شود کردار خود پوشیده دار
تا نیفتی در دهان مردمان «گفتاروار»
(صائب ج ۵، ص ۲۲۱۰)

– «وار» در معنای شباهت (ترکیب با صفت)

- می‌کنم تغییر بالین هر زمان «بیماروار»
صائب ج ۵، ص ۲۲۱۰
- من شوریده چون صایب عنان‌داری کنم خود را؟
که با این شأن و شوکت چرخ «صوفی‌وار» می‌رقصد
(همو، ج ۳، ص ۱۵۱۹)
- تا به شیرین جهان چون شکر و شیر شوی
«کوهکن‌وار» ز شیرینی جان دست بشو
(همو، ج ۶، ص ۳۱۶۵)
- پیش ارباب بصیرت چشم خواب‌آلوده‌ای است
گر به ظاهر دولت دنیا بود «بیداروار»
(همو، ج ۵، ص ۲۲۱۰)
- بس که کردم سازگاری، غم به آن سنگین‌دلی
می‌کند اکنون پرستاری مرا «غمخواروار»
(همو، ج ۶، ص ۲۲۱۰)
- از بس که وارمیده ز بیگانگان بود
«بیگانه‌وار» می‌رمد آن هم که آشناست
(عرفی، ص ۱۰۶)
- که دستار ای گل به یاد تو بست
که «مشتاق‌وار» از چمن می‌روی
(عرفی، ص ۳۵۷)
- عاشق به شهر بند خرد چون بود بیا
«دیوانه‌وار» روی به صحرا برون رویم
(حزین، ص ۴۴۴)
- نه عیب توست که «بیگانه‌وار» می‌گذری
کسی که زودگسل نیست دیرپیوند است
(نظیری نیشابوری، ص ۸۷)
- «فدایی‌وار» در خدمت کند زیست
شهنشاه جهان را او نصیر است
(کلیم همدانی، ص ۵۶)
- در ترکیب «وار» - در معنای شباهت - با صفت در دیوان/بیدل موردی یافت نشد.

– «وار» در معنای شباهت (ترکیب با قید)

- علامتی به از این نیست آشنایی تو
که خشمگین و «سراسیمه‌وار» می‌گذری
(عرفی، ص ۲۹۰)

– «وار» در معنای میزان و مقدار و حد

- معراج آرزوی دو عالم حضور من
یک «سجده‌وار»، جبهه به پای تو سودن است
(بیدل دهلوی، ج ۱، ص ۶۵۸)

- لیک کو اشکی که باشد یک «چکیدن‌وار» سرخ؟
(همو، ج ۱، ص ۷۷۴)
- «قطره‌واری» چون گهر زین بحر بی‌پایان برآ
(همو، ج ۱، ص ۱۲۳)
- بر خاک، مگر یک دو «الف‌وار» نویسند
(همو، ج ۲، ص ۱۱۹۸)
- نگاهی کو که «مزگان‌واری» از خود سر برون آرد
(همو، ج ۲، ص ۱۳۱۱)
- «بوسه‌واری» گر به خاک آستانت جا کنم
(همو، ج ۳، ص ۱۸۴۲)
- تا کلامت همه جا منتخب آید بیرون
(همو، ج ۳، ص ۲۰۸۶)
- شرار بی‌دماغ آخر ندار پر زدن هر دم
(همو، ج ۳، ص ۱۹۳۳)
- جبین کرد از بی‌نمی‌ها ترم
(همو، ج ۳، ص ۱۹۰۰)
- ور نه این گلشن ندارد یک «تبسم‌وار» گل
(همو، ج ۳، ص ۱۵۹۰)
- «ناله‌واری» داشتیم در سوختن گم کرده‌ام
(همو، ج ۳، ص ۱۸۶۹)
- وای بر مغرور و همی کز نفس خواهد دوام
(همو، ج ۳، ص ۱۸۸۰)
- صفحه‌ خاک سینه‌ بازست
(صائب ج ۲، ص ۱۰۸۱)
- یک «الف‌وار» ست از طومار آه من شهاب
(همو، ج ۶، ص ۳۶۲۱)
- دل منه بر باده (ظ: باره) ی پا در رکاب زندگی
(همو، ج ۶، ص ۳۲۶۴)
- شوق خون شد کز جگر رنگی به دامان آوریم
- خاطرت گر جمع شد از هر دو عالم فارغی
- زنهارى عجزند ضعيفان، چه توان کرد
- گرفتم بی‌نقابی رخصت نظاره است اینجا
- غنچه خرمن می‌کند شوقم زمین تا آسمان
- «نقطه‌واری» ز حیا مهر به لب زن بیدل
- «نگه‌واری» بسست از جیب عبرت سر برآوردم
- تعین «عسرق‌واری» آیم نداد
- غنچه‌ها از جوش دلتنگی گریبان می‌درند
- چون سپند از بی‌نوایی‌های من غافل مباش
- یک «تأمل‌وار» هم کم نیست سامان حباب
- یک «الف‌وار» نیست گوشه‌ امن
- داستان حسرتم از زلف طولانی‌ ترست
- جلوه صبح نشاطم «خنده‌واری» بیش نیست

- در تجرد «رشته‌واری» بند دست و پا شود
 بر شناور کوه آهن می‌شود سوزن در آب
 (همو، ج ۱، ص ۴۲۶)
- بهار از گلستانش برگ سبزی
 خزان از دفتر او «رقع‌ه‌واری»
 (همو، ج ۶، ص ۳۴۰۳)
- «سرمه‌واری» وام کن از خاک پای اهل دید
 تا مگر اشیای عالم را کما هی بنگری
 (همو، ج ۶، ص ۳۲۵۰)
- نرفتی «نعره‌واری» راه و خرسندی چنان صایب
 که پنداری سر از انجام منزل کرده‌ای بیرون
 (همو، ج ۶، ص ۳۰۳۵)
- هم آوازی چو باشد «نعره‌واری» نیست تا منزل
 من دیوانه را همراهی زنجیر می‌سازد
 (همو، ج ۳، ص ۱۴۶۳)
- روزگار برق صفت «خنده‌واری» بیش نیست
 مگذران در خواب غفلت دولت بیدار خویش
 (همو، ج ۵، ص ۲۳۷۳)
- ز وجود خاکی من «سرمه‌واری» مانده است
 گوشه چشم مروت را مدار از من دریغ
 (همو، ج ۵، ص ۲۴۸۰)
- عشق می‌خواست قدح در خور خمیازه خویش
 ز اشک حسرت «مژه‌واری» به فسون می‌کردیم
 (فصیحی هروی، ص ۱۵۹)
- «ناله‌واری» گر نفس داری فصیحی شکوه چیست
 وای جان من که شب سامان فریادم نبود
 (همو، ص ۱۲۶)
- وین زمان عشاق مفلس یک جهان جان می‌دهند
 گر به دست افتد متاع داغ دل یک «لاله‌وار»
 (همو، ص ۸۵)
- با دقت در موارد یافت‌شده، در معنای میزان و مقداری پسوند «وار»، اولاً کاربرد این قسم معنایی از «وار» در اشعار بیدل و صائب نسبت به دیگر شاعران این دوره بسیار پربسامدتر است و به قطع می‌توان گفت هیچ شاعری به اندازه بیدل به ساخت ترکیب اشتقاقی با همنشینی معنایی‌ای این چنین از پسوند مذکور دست نیازیده است. همچنین در بررسی‌های انجام شده بر روی نوع اسم (ذات یا معنی) به کاررفته در ساختار این ترکیبات این نتیجه حاصل شد که ترکیبات منظور هم در پیوند با اسم معنا و هم اسم ذات ساخته شده‌اند. البته، گرچه در شعر شاعران مورد پژوهش، این شکل خاص از همنشینی با هر دو نوع از اسم خلق شده است؛ ولی این اشتقاق در سروده‌های بیدل

دهلوی فرم خاص و شاخصی به خود می‌گیرد که از جمله دلایل این ویژه بودن غیر از بسامد بسیار بالای استفاده از معنای میزانی «وار» در ترکیبات، نسبت به شاعران دیگر، همنشینی فراوان این پسوند با اسم‌های معنایی است که نمونه‌های آن در شعر دیگر شاعران این دوره مشاهده نمی‌گردد. این امر مهر تأییدی بر بی‌بدیل بودن این شکل از ترکیب در سخن بیدل زده است و آن را نه تنها از شاعران این دوره بلکه از دیگر خلاقان سخن منظوم و منثور ادبی در زبان فارسی متمایز ساخته است. بنابراین، این مسئله، به قطع، می‌تواند یکی از عوامل بدیع‌تر و تازه‌تر ساختن طرز بیدل در خلق اشعارش نسبت به هم‌قطارانش قرار بگیرد و سبب انتزاعی و پیچیده کردن این نوع از ساخت می‌گردد. با کنکاش‌های دقیقی که بر روی این نوع خاص معنایی (میزان) از «وار» انجام شد، ملاحظه گردید که صائب این ترکیب را در بیشتر موارد با اسم‌های ذات و در موارد بسیار محدودی تنها با دو اسم معنای «خنده» و «نعره» همراه ساخته است. در شعر دیگر شعرا نیز یا چنین معنایی از پسوند مورد نظر به کار نرفته است یا در موارد معدودی با اسم ذات و اسم معنایی چون «ناله» ترکیب شده است که در مقایسه با فراوانی و تنوع واژگان معنایی بیدل دهلوی، قطره‌ای در برابر دریای ناگرامند خلاقیت و قدرت زبانی این شاعر در ترکیب‌سازی محسوب می‌شود.

- در معنای لیاقت و شایستگی

در تن خود یک «هدف‌وار» استخوان دارم هنوز نسبت دوری به آن ابرو کمان دارم هنوز

(صائب، ج ۵، ص ۲۳۰۳)

آیین دلبری به چه رنگش نشان دهند شاخ گلی که نیست «قفس‌وار» عندلیب

(همو، ج ۱، ص ۳۲۶)

وقتی زبان خلق ز عیب تو بسته است کز لعل لب نهی به در «شاهوار» بند

(صیدی طهرانی، ص ۱۲۰)

در پایان این بخش ذکر این مطلب لازم است که در این مختصر، از آوردن نمونه‌هایی چون «سزوار» در معنای لیاقت و واژگانی چون «امیدوار» در معنای دارندگی و «هموار» در معنای مکانی به سبب مألوف بودن و خاص و شاخص نبودن این ترکیب‌ها و کاربرد فراوان آنها در زبان معیار، پرهیز شده است.

نتیجه‌گیری

همانطور که در آغاز بحث بیان شد، هدف از این مختصر تبیین معانی پسوند «وار» و شیوه به کارگیری این معانی در زبان فارسی با تأکید بر سروده‌های شاعران سبک هندی است. در این میان، نقطه ثقل پژوهش حاضر بر روی جلب توجه بر یکی از معانی این پسوند (میزان و مقدار) قرار داده شده است که با وجود کاربرد آن در متون گذشته و شواهد فراوان آن در اشعار شاعران این دوره، مورد غفلت و عدم توجه دستورنویسان و پژوهشگران حوزه واژگان اشتقاقی قرار گرفته است. به گونه‌ای که اکنون در اکثر متون معاصر، تنها با به کارگیری این پسوند در ساختار ترکیب‌ها با معنای «شباهت» و «شایستگی» روبرو هستیم. بر این اساس، با بررسی شواهد یافته شده از این پسوند در اشعار سبک هندی، نشان داده شد که شاعران این دوره با شگردی بسیار خلاقانه و در قالبی بدیع و نو که نمونه‌هایی از این دست را به ندرت در دوره‌های پیشین می‌توان یافت، دست به آفرینش ترکیبی جدید زده‌اند. در این راستا، بیدل دهلوی به عنوان نماینده تمام عیار سبک هندی به شیوه‌ای بسیار هنرمندانه از این پسوند در ساخت ترکیب‌های اشتقاقی خویش بهره برده است که این نوآوری در استفاده شاعر از معنای میزانی «وار» به بهترین شکل نمود پیدا کرده است و با همنشینی این پسوند با اسم‌های معنایی که تا پیش از وی به ندرت نمونه‌هایی از این دست را می‌توان مشاهده کرد، واژه ساخته شده را در هاله‌ای از ابهام معنایی خاص و زیبا قرار می‌دهد که شاید بتوان آن را حاکی از ذهن خلاق و پویای شاعر در ساخت واژگان جدید و توانایی بی‌کران وی در استفاده از ظرفیت‌های دستوری و زبانی کلمات و قابلیت‌های همنشینی واژگان بر روی محورهای زبان دانست. بدین ترتیب آفرینش چنین ساخت‌ها و الگوهای قطعاً سبب غنی شدن و وسعت واژگان فارسی می‌شود.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، *دستور تاریخی زبان فارسی*، سمت، تهران، ۱۳۷۵.
- افراشی، آریتا، *ساخت زبان فارسی*، سمت، تهران، ۱۳۸۸.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی، *دستور زبان فارسی (۲)*، مؤسسه فرهنگی فاطمی، تهران، ۱۳۸۴.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر، *دیوان غزلیات بیدل*، مقدمه و ویرایش محمد سرو مولایی، علم، تهران، ۱۳۸۶.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۵.
- رواقی، علی، *فرهنگ پسوند در زبان فارسی*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۸.
- صائب تبریزی، *دیوان صائب تبریزی*، به کوشش محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- صادقی، علی اشرف، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۹)»، *نشر دانش*، سال ۱۳، ش ۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.
- صیدی طهرانی، سید علی، *دیوان صیدی طهرانی*، به کوشش محمد قهرمان، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴.
- طباطبایی، علاءالدین، *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۲.
- عرفی شیرازی، دیوان، به اهتمام و تصحیح جواهری، کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۹.
- فرشیدورد، خسرو، *دستور مفصل امروز*، سخن، تهران، ۱۳۸۲.
- قریب، عبدالعظیم، *دستور زبان فارسی*، بی‌جا، ۱۳۶۳.
- فصیحی هروی، دیوان، به اهتمام ابراهیم قیصری، مقدمه محمد دهقانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۳.
- کشانی، خسرو، *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۱.
- کلیم همدانی، ابوطالب، *دیوان*، تصحیح محمد قهرمان، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
- حزین لاهیجی، دیوان، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کار، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۴.
- لوائی، محمدعلی، *وندهای پارسی*، انتشارات مجلس، تهران، ۱۳۱۶.
- مرتضوی، منوچهر، «چند پسوند»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ش ۳۴، اسفند ۱۳۴۴.
- مقربتی، مصطفی، *ترکیب در زبان فارسی*، توس، تهران، ۱۳۷۲.
- ناتل خانلری، پرویز، *تاریخ زبان فارسی*، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳.
- نظیری نیشابوری، محمد حسین، *دیوان*، تصحیح مظاهر مصفا، امیرکبیر و زوار، تهران، ۱۳۴۰.
- وزین پور، نادر، *دستور زبان فارسی*، معین، تهران، ۱۳۶۰.
- وفایی، عباسعلی و سیده کوثر رهبان، «بررسی چند شگرد صرفی ادبی‌ساز در سروده‌ها بیدل دهلوی»، *زبان و ادب پارسی*، سال چهاردهم، ش ۴۳، بهار ۱۳۸۹.
- همایون فرخ، عبدالرحیم، *دستور جامع زبان فارسی*، مطبوعات علی‌اکبر علمی، تهران، ۱۳۳۹.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی